تسلیم و رضا در برابر خداوند اوج بندگی

آیت‌الله مصباح یزدی
بخش اول

آنچه در پی می آید سخنرانی آیت الله مصباح یزدی در تاریخ ۹۴/۱۲/۱۸ است که در جمع عده‌ای از طلاب و دانشجویان و فعالان سیاسی – فرهنگی ایراد کرده‌اند.

***

در جریان مبارزاتی که به دست مبارک امام شـروع شد و به دست ایشان به پیروزی رسید و میراثی برای آیندگان به ما سپرده شد، تحولات بسیار گوناگونی واقع شده که بعضی‌هایش را دیده‌اید و بیشترش را شنیده‌اید. در هر مقطعی – گاهی چند روز و گاهی چند ماه و گاهی چند سال- حوادثی اتفاق می‌افتاد که دل‌ها مضطرب و زیر و رو می‌شد، کسانی نا امید می‌شدند، کسانی ریزش و سقوط می‌کردند، بعد جوانه می‌زد، از نو بهار می‌شد، امیدها پیدا می‌شد، حرکت‌ها شروع می‌شد. در طول بیش از پنجاه سالی که از شروع نهضت امام تا به حال می‌گذرد، همیشه این نوسانات بوده و به این زودی‌ها هم تمام نمی‌شود، شاید هم تا پایان این عالم با ویژگی‌های خاص خودش هم‌چنان باقی بماند. این کاری است که طرحش و اجرایش از خدای متعال است. این نقشه آفرینش آدم در این عالم، آمدن پیغمبران یکی پس از دیگری، ائمه اطهار صلوات‌الله‌علیهم، این چهارده قرن – ظهور پیغمبر(ص) تا به حال- کسی این نقشه‌ها را جز خود خدا نکشیده، اختیار اصلی‌اش هم جز به دست خدا نیست. سلسله جنبان اوست.

هدف از این کار چیست؟ خدا خیلی چیزهای عظیمی آفریده که ما عقلمان هم نمی رسد. اما در میان همه این مخلوقات عظیم – که با حساب‌ها و ارقام نجومی هم شمارش را نمی‌توانیم تعیین کنیم، چه برسد به اینکه بر همه‌اش احاطه پیدا کنیم- جای جانشین خود خدا خالی می‌ماند. هیچ جا نفرمود جبرئیل را که خلق کردم او خلیفه من است. میکائیل را خلق کردم، بهشت را آفریدم، عوالم مختلف را [آفریدم و او] جانشین من است؛ هیچ جا نفرموده است. بعد از این‌که همه عالم آفریده شد وهمه جا فرشتگان فراوان هستند؛ ما فکر می‌کنیم فقط چند فرشته هستند که در یکی از کهکشان‌ها زندگی می‌کنند. خیر. در فرمایشات امیرالمومنین(ع) هست که در این فضای لایتناهی [که البته بنده می‌گویم لایتناهی] به اندازۀ جای پوست گاوی نیست که خالی باشد از فرشته‌ای که مشغول عبادت نباشد. هرجا را شما فرض کنید، فرشتگان هم حضور دارند. این عالم پر است از مظاهر حق و فرمانبرداران دستگاه الهی. با همه اینها، وقتی آسمان از همه اینها پر شد، خدا به فرشتگان وحی کرد که من می‌خواهم یک موجودی خلق کنم که جانشین من است. به تعبیر امروزی قائم مقام من است: إنی جاعِلٌ فی الأرضِ خَلیفَة. (بقره/۳۰)

***انسان می‌تواند آنچنان اوجی بگیرد که حتی مثل اسرافیل و میکائیل هم در مقابلش خاضع باشند و از آن اوج عظمت، به اختیار خودش می‌تواند دفعتا سقوط کند که از هر جنبنده‌ای پست‌تر شود.مزیت انسان به عقل است و ایمان. اگر این دو را داشته باشد، از همه بالاتر می‌رود و اگر اینها را از دست بدهد از هر جنبنده‌ای پست‌تر است. این بینش قرآنی است.**

انسان؛ جانشین منحصر به فرد خدا

این داستان را همه می‌دانید. این داستان در بزرگترین سوره قرآن در همان اوایلش ذکر شده و از آیات سی‌ام سوره بقره شروع می‌شود. آنچه طی هزاران سال گذشته و آنچه در زمان خودمان هم دیده‌ایم و هست، یک بخشی از این ماجراست و آن ماجرای خلافت الهی روی زمین است. تجسم این خلافت هم در بین این مخلوقات دوپاست که ملاحظه می‌کنید. بعضی‌هایشان خلیفه کامل هستند، بعضی‌هایشان مراتب نازل‌تر دارند، بعضی‌ها هم فقط استعدادش را دارند؛ استعدادی که به فعلیت نمی‌رسد. حالا این خلیفه هنرش چیست؟ چه ویژگی‌ای دارد که در میان همه مخلوقات اینقدر ممتاز است؟ با وجود این همه فرشتگان عظیم که زنده‌شدن همه مردگان دست یکی از آن فرشته‌هاست، نفخ صور می‌کند، همه مرده‌ها زنده می‌شوند. این موجود خیلی عظیمی باید باشد. صور اسرافیل! صور یعنی شیپورش را می‌دمد،همه مردگان زنده می‌شوند، چنین قدرتی خدا به او داده است، اما این خلیفه خدا نیست! خلیفه خدا موجودی است که از یک اسپرم آفریده می‌شود، یک قطره آب پلیدی و به جایی می‌رسد که همه آن فرشتگان باید در مقابلش به زمین بیفتند. عجیب این است! و این با آن اوجی که می‌گیرد می‌تواند یک دفعه سقوط کند و از هر حیوانی پست‌تر شود. ویژگی این موجود این است.

انسان می‌تواند آنچنان اوجی بگیرد که حتی مثل اسرافیل و میکائیل هم در مقابلش خاضع باشند و از آن اوج عظمت به اختیار خودش می‌تواند دفعتا سقوط کند که از هر جنبنده‌ای پست‌تر شود. این تعبیر قرآن است. إن شر الدواب – دواب جمع دابهٔ است،کرمی را که در گل و لای‌ها می‌جنبد دبیب می‌گویند، یک موجودی که چنین حرکتی دارد می‌شود دابهٔ. یعنی می‌جنبد، جنبده. یک موجودی که به آن عزت می‌رسد می‌تواند آنچنان سـقوط کند که از هر جنبـده‌ای – یعنی حتی از کرم توالت- پست‌تر بشود. این آیه قرآن است، من از خود نمی‌گویم: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّه، بدترین جنبنده‌ها این آدمی است که الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ(انفال/ ۲۲) و در آیه ای دیگر الذین کفروا فهم لایؤمنون.(انفال /۵۵) ویژگی‌اش عقل است و ایمان. اگر این دو را داشته باشد، از همه بالاتر می‌رود و اگر اینها را از دست بدهد از هر جنبنده‌ای پست‌تر است. این بینش قرآنی است.

این بساطی را که خدا راه انداخته، که پیغمبرها بیایند و دعوت کنند، با مخالفت‌ها مواجه بشوند، بعضی‌هایشان را مجروح کنند، بعضی را از شهر بیرون کنند، زندانی کنند، بکشند،سرشان را با اره ببرند، همه اینها در تاریخ بوده؛ تا فجیع‌ترین حادثه‌ای که ما در عالم سراغ داریم، حادثه کربلا اتفاق بیفتد، همه اینها در مسیر این است که کسانی که لیاقت آن را دارند که جزو دستگاه خلافت الهی بشوند، خودشان را پیدا کنند و به این مقام برسند.

اطاعت آگاهانه از خداوند

به یک معنا اگر بپرسند خدا عالم را برای چه آفریده است، در یک کلمه می‌شود جواب داد، برای اینکه زمینه پیدا شود برای پیدایش یک موجودی که بتواند مظهر همه کمالات الهی باشد و آن ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) است. دیگران هم باید هراندازه که بتوانند به او شباهت پیدا کنند. هدف زندگی‌شان همین است. تا آنجایی که ممکن است به او شبیه شوند. راهش چیست؟ یک راه هم بیشتر ندارد. همه این حرف‌ها و این مقامات و این ترقیات و این تکامل‌ها یک راه بیشتر ندارد و آن این است که این موجود، آگاهانه خدا را بشناسد و خود را تسلیم خدا کند. اطاعت و بندگی خدا: «و مـا خلقت الجن و الإنـس إلا لیعبدون»(ذاریات /۵۶) راه فقط همین است. منتهی برای اینکه این عبـادت و اطاعت تحقق پیدا کند، معرفت باید حاصل شود، وگرنه کسی را که نمی‌شناسد، چطور می‌تواند عبادت کند؟ اول باید خدا را بشناسد تا بتواند او را بپرستد. بعد آنچنان ساخته شده باشد که بفهمد این هدف ارزشمندترین هدف است و همه چیز را باید پای این هدف فدا کرد.

خـدا از آن بنده‌های خالصش که به آن مقام خلافت می‌رسند، یک توقعاتی دارد که ما درست نمی‌توانیم تصورش کنیم. اما از گوشه و کنار آیات می‌توان فهمید خدا از اولیاء خودش چه توقعاتی دارد. همه ما می‌دانیم و الحمدلله این مراحل را طی کرده‌ایم –خدا این معرفت‌ها و ایمان‌ها را مفتی به ما داده است، زحمتی نکشیده‌ایم- می‌دانیم بالاترین انسان‌هایی که به این مقام رسیدند وجود مقدس پیامبر اکرم (ص)است. خدا به این بنده‌اش که عزیزترین بندگانی است که آفرید (و هر موجود کاملی که آفریده شود به این جهت است که شمه‌ای از کمالات او را دارد)، به این بنده‌اش که عزیزترین، شریف‌ترین و کامل‌ترین است می‌گوید: پیغمبر من! مبادا بگویی فردا فلان کار را می‌کنم؛ خودم می‌کنم؛ مبادا بگویی! پس چه کنم؟ بگو هرچه خدا می‌خواهد: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا؛ (کهف،/ ۲۳).مبادا بگویی من فردا فلان کار را می‌کنم. تو کی هستی؟ إلا أن یشاء الله؛ کار آن است که خدا می‌خواهد. تو کمالت این است که بفهمی در مقابل اراده خدا صفری؛ این را بفهمی و به این افتخار کنی که هیچ چیز برای خودم نمی‌خواهم. حکم آنچه تو فرمایی! به کسی که به عالی‌ترین کمالات رسیده، که خدا بی‌واسطه با او حرف می‌زند، کسی که همه چیز را از صدقه سر او آفریده، تازه به او می‌گوید مبادا بگویی یک چیزی را من انجام می‌دهم؛ الا أن یشاءالله. همیشه باید در ذهنت باشد کار آن است که خدا می‌کند. من افتخارم این باشد که مجرای اراده الهی باشم. کار خدا به دست من انجام شود. اگر اراده او نبود من کجا بودم؟ من را از چه چیز پستی به اینجا رسانده. کی رسانده؟ خدا؛ و هر لحظه اگر لطف او نباشد، من هیچ هستم. این تازه سفارشی است که به کسی که به آن «مرحله آخر» رسیده می‌گوید.

راه، راه بندگی است، ما باید بفهمیم بنده‌ایم، هرچه او می‌خواهد از مجرای اراده ما و به دست ما تحقق پیدا کند، این افتخاری است برای ما؛ وگرنه اگر اراده او نباشد، خواست او نباشد، توفیق او نباشد، قدرتی که او به ما بدهد، حیاتی که او داده، اگر یک لحظه حیات ما را بگیرد، چه کسی می‌تواند اعتراض کند؟ پس ما آفریده شده‌ایم برای اینکه هرچه بیشتر به او نزدیک شویم و نزدیک شدن به این است که کار او به دست ما انجام شود. چه زمانی این مسئله محقق می‌شود؟ آن وقتی که خودمان را تسلیم او کنیم: إن الدین عند الله الإسلام آل عمران /۱۹)، یک معنایش همین است. اسلام یعنی تسلیم شدن. و من یسلم وجهه الی‌الله. آدم خودش را تسلیم خدا کند؛ من در اختیار تو هستم، هرچه تو امر کنی. بگوید اینجا را نگاه کن! چشم؛ چشمت را ببند! چشم؛ به پیش، چشم؛ بدو، چشم؛ بایست، چشم؛ حرف بزن، چشم؛ سکوت کن، چشم. اگر اینطوری شدی، تو کار خدایی می‌کنی. اما قدرت همین کار را هم خدا می‌دهد. او فکرش را می‌دهد. او ارزشش را می‌دهد. او توانش را می‌دهد. اما خلیفة الله است.

***راه، راه بندگی است، ما باید بفهمیم بنده‌ایم، هرچه او می‌خواهد از مجرای اراده ما و به دست ما تحقق پیدا کند، این افتخاری است برای ما؛ وگرنه اگر اراده و خواست و توفیق او نباشد، قدرتی که او به ما بدهد، حیاتی که او داده، اگر یک لحظه حیات ما را بگیرد، چه کسی می‌تواند اعتراض کند؟ ما آفریده شده‌ایم برای اینکه هرچه بیشتر به او و نزدیک شویم و نزدیک شدن به این است که کار او به دست ما انجام شود. زمانی این مسئله محقق می‌شود که خودمان را تسلیم او کنیم.**

این را شما بگذارید درمقابل کسانی مثل برخی مرتاضان که در گوشه و کنار با برخی موجودات ارتباط پیدا می‌کنند و یک ریاضت‌هایی می‌کشند و یک کارهایی انجام می‌دهند تا بتوانند یک کار جدیدی که دیگران قادر به انجامش نیستند، انجام بدهند. یعنی می‌شود برده یک شیطان. کم هم نیستند. آنقدر استاد می‌بینند؛ از یک کشور به کشور دیگر، هزاران کیلومتر راه طی می‌کنند، یک کسی را پیدا می‌کنند، نوکری‌اش را می‌کنند، برای این‌که کاری یادشان بدهد و انجام دهند، تا بتوانند یک کار جدیدی انجام بدهند که دیگران بلد نیستند. یعنی با کمال ذلت، اسارت و بردگی و نوکری یک مخلوق پست دیگری را می‌پذیرند. حالا راه دوری نرویم. مگر در آدمیزادها سراغ نداریم کسانی را که همه چیز خودشان را در اختیار کسی قرار می‌دهند که قدرتی دارد، پولی دارد، مقامی دارد، ریاستی دارد، تا به بعضی خواسته‌هایشان برسند؟ و کسانی از همین موجود دوپا، که پست‌تر از هر جنبده‌ای می‌شود، اینها نمونه‌هایش هستند.

برخی حاضرند انقلابی که برای برقراری نظام اسلامی و در سایه ریختن خون جوانان و شهدا به پیروزی رسیده است را به پای دشمن بریزند و خون‌های پاک را فدا کنند که چند روزی بیشتر روی صندلی ریاست بنشینند. مردم بی‌گناه، مردم ذی‌حق، بچه‌های معصوم، کسانی که خون‌های پاکشان را در راه انقلاب فدا کردند تا این انقلاب شکل گرفته، تا چیزی به نام جمهوری اسلامی به معنای واقعی‌اش در عالم شکل بگیرد. همه را فدا می‌کند، تا اینکه چند روز بیشتر رییس باشد. دیگر از این پست‌تر چه چیزی هست؟ در آدمیزاد چنین استعدادی است؛ آدمی می‌تواند به این درجه از پستی برسد! این کار،معجزه خداست. غیر از خدا چه کسی می‌تواند چنین چیزی خلق کند؟ یک چیزی بسازد که یک دفعه می‌تواند از آن اوج به این حضیض پستی و ذلت و درماندگی سقوط کند.

انبیاء و ائمه اطهار آمدند تا به ما بگویند چه کنیم که اینگونه نشویم. طوری بشویم که دوستان خدا هستند. دوستانی که خدا دستشان را به آن مقام عالی رسانده. شما می‌توانید برسید. البته مراتب دارد، اما می‌توانید در آن مسیر سیر کنید. هر اندازه همت داشته باشی، می‌توانی برسی. از اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که ما برای چه آفریده شده‌ایم، انبیا برای چه آمدند، تا برسیم به اینکه نهضت حضرت امام برای چه بود. آیا صرفا برای این بود که چند گرسنه سیر شوند؟ یا مثلا چهارتا آخوند به حکومت برسند؟ خیر. ایشان آمد که دست یک ملت هفتاد- هشتاد میلیونی را بگیرد و از آن پستی و ذلت به اوج برساند، تا جایی که مظهر قدرت و رحمت خدا بشویم.

ما از همین ملت خودمان، از نژاد آریایی ایرانی، کسی را داشتیم در زمان پیغمبر(ص) که به جایی رسید که فرمود این ایرانی «منا اهل البیت» است. پیرمرد هم بود. برخی نوشته‌اند عمرش تا سیصد سال هم رسید. برای پیدا کردن پیغمبر(ص) هم خیلی زحمت کشیده بود. گویا از اطراف اصفهان بوده است. آنقدر گشته تا پیغمبر(ص) را پیدا کرده است. اما با آن همتی که داشت، در آن پیری رسید به مقامی که فرمودند: «سلمان منا اهل البیت»؛ از خانواده ماست. پس می‌شود رسید. اختصاص به کسی ندارد. ایرانی و ترک و غیره فرقی ندارد. همت می‌خواهد: إن اکرمکم عندالله اتقاکم. (حجرات/ ۱۳) همه این بساط‌ها برای این است که این راه را یاد بگیریم و به اندازه همت‌مان حرکت کنیم.

خدا هیچ احتیاجی به خون و کار و پول ما ندارد، اما به ما افتخار می‌دهد و می‌گوید از پولتان به من قرض بدهید. آیا خدا اینقدر فقیر است که می‌گوید به من پول قرض بدهید؟ بعضی از یهودی‌ها چنین فکر کردند. گفتند: ان الله فقیر و نحن اغنیاء(آل عمران /۱۸۱)؛ خدا تهیدست و ما پولدار هستیم، کسی که پول ندارد قرض می‌کند. اما به ما افتخار می‌دهد و می‌گوید به من قرض بده تا ما همت کنیم و به سمت او حرکت کنیم. لطف و محبت از این بالاتر نمی‌شود. این مسئله فقط درباره پول نیست. خیلی از ما از روی نادانی خیال می‌کنیم که خیلی منت سر خدا داریم که انقلاب کردیم. این‌طور آدم‌ها در زمان خود پیغمبر(ص) هم بودند: يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ؛(حجرات / ۱۷) منت سر خدا نگذارید که مسلمان شدید و دستور خدا را اطاعت می‌کنید. اگر پای منت گذاشتن باشد خدا باید منت بگذارد که شما را هدایت کرد. شاید بین ما و بین هم لباس‌های بنده کسانی پیدا بشوند که منت سر خدا بگذارند که چند سال زندان رفتم، شکنجه تحمل کردم، سختی کشیدم. ولی خدا می‌فرماید: لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم؛ من باید منت سر شما بگذارم که یادت دادم چطور ترقی پیدا کنی، توفیقت دادم تا به من نزدیک شوی. اگر پولی در راه خدا خرج می‌کنیم، زندان می‌رویم، یا به شهادت می‌رسیم، همه از هدایت اوست. اینها همه مال اوست. وگرنه اینها را چه کسی به دست ما داده است؟ ثانیا چه کسی توفیق داد این امانت را در این راه مصرف کنیم؟ مگر هرکسی چنین توفیقی نصیبش می‌شود؟ افراد زیادی بودند که این نعمت‌های الهی را در راه شیطان صرف کردند و برده شیطان شدند. نمونه‌هایش را هم در جامعه می‌بینیم. خدا بر ما منت می‌گذارد که راه را به شما نشان دادم تا نوکر پست‌تر از گاو و خر نشوید. آنهایی که افتخار می‌کنید به آنها تقرب پیدا کنید و به آنها نزدیک شوید تا آنها لبخندی به شما بزنند و به شما بارک‌الله بگویند، آنها پست‌ترین جنبندگانند و نوکری آنها افتخار ندارد! من به شما این امکان را دادم که نزدیک من بیائید.

راه نزدیک شدن به خدا

این راه مقداری پیچ و خم دارد. البته پیچ و خمش هم تقصیر خودمان است، وگرنه آن راه صاف است؛ اطاعت محض. ما به آن پیچ و خم می‌دهیم. از عارفی پرسیدند بین انسان و خدا چقدر راه است؟ گفت خیلی نزدیک است، یک قدم راه است. پایت را بلند کن و روی نفست بگذار، به خدا می‌رسی. فاصله‌ای با خدا نداریم. همه اینها برای این است که ما راه بندگی را بشناسیم و تمرین کنیم. یک روز اطاعت از پدر و مادر است، یک روز احسان به همسر است، یک روز مهربانی با فرزند است. یک روز رسیدگی به همسایه است، یک روز آموزش صحیح دادن به نادان‌هاست، یک روز راهنمایی کردن کسانی که راه را گم کرده‌اند، آدم چگونه با آنها حرف بزند، چطور دستشان را بگیرد که قبول کنند، دلشان را نرم کند تا بپذیرند. همه این حرف‌ها برای یک چیز است: به خدا نزدیک شویم. هرچه فکر کنیم آنجا هست.

همه ما می‌دانیم که این دنیا جای کار است: الیوم عمل ولاحساب وغداً حساب ولاعمل(نهج البلاغه خطبه۴۲ (اینجا کشت است و آنجا برداشت است. اما خدا از لطفش برای بندگانی که در راهش قدم برمی‌دارند در همین دنیا یک چیزهایی می‌دهد که لا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر؛ خدا در همین دنیا، در همین فضای آلوده و کثیف، به برخی از بندگانش چیزهایی می‌دهد که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ انسانی خطور کرده است. برای اینکه مقداری باور کنیم که اینها عملی و قابل اجراست و برای من و شما هم اگر بخواهیم و همت کنیم، وجود دارد عرض می‌کنم.

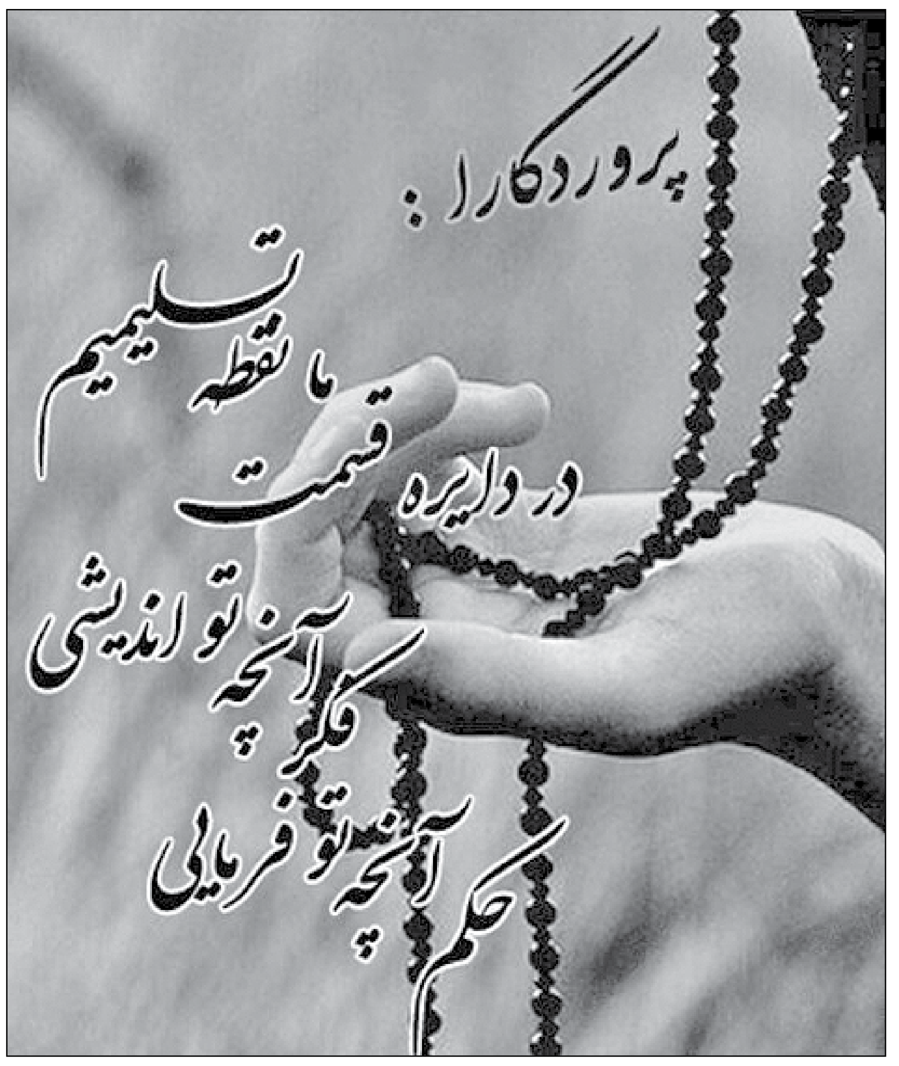

نگاهی به نقش تاثیرگذار ایمان به معاد و قیامت در زندگی انسان

معاد؛ مسئولیت‌ساز

محمد احسان آزادی

برخی از باورها نقش بنیادین در زندگی انسان دارد به گونه‌ای که در همه زندگی او را تحت‌تاثیر مستقیم و غیر مستقیم قرار می‌دهد. از جمله این باورها که در آموزه‌های اسلامی به اصول و ریشه‌های دین تعبیر می‌شود، اصل معاد است که آثار فراوانی دارد که از جمله آن مسئولیت‌پذیری است. نویسنده در این مطلب به نقش معاد و رستاخیر در ایجاد مسئولیت در انسان اشاره کرده است.

***

معاد، فلسفه و هدف‌ساز

معاد از عود به معنای بازگشت، در کنار توحید و نبوت، یکی از مهمترین اصول دین است. توحید به انسان می‌آموزد که هستی دارای خداوندگار و پرودگار یگانه‌ای است، ولی معاد به ما می‌آموزد که این آفریدگار به هدفی، هستی را آفریده است و نبوت به ما آموخته که خداوند برای دست‌یابی به این هدف درباره دو نوع از آفریده‌ها یعنی انسان و جن در جایگاه پروردگاری، برنامه‌ای مشخص دارد که البته امامت ادامه و استمرار همان خط نبوت و پیامبری است و اما اصل عدل بر این تاکید دارد که خداوند هرگز در هیچ مرتبه‌ای بویژه در هنگام معاد که زمان بازخواست و حسابرسی و مکافات عمل است، ظلم روا نمی‌دارد.

اعتقاد به معاد با توجه به شاخص‌هایی که قرآن بیان کرده، فلسفه و سبک زندگی انسان را در کلیت آن مشخص می‌کند. کسی که به معاد بویژه بر پایه شاخص‌های قرآنی ایمان دارد، می‌داند که بیهوده و عبث آفریده نشده (مومنون، آیه ۱۱۵) و خداوند او را دمی رها نکرده و نخواهد کرد؛ زیرا برای رسیدن به هدف و فلسفه ایجادی و وجودی موجودات می‌بایست در مقام پروردگاری آفریده‌ها را پرورش و تربیت کند.

البته بر اساس آموزه‌های قرآنی، همه موجودات و آفریده‌های الهی در هستی، مظاهر و تجلیات وجودی خداوند هستند و رابطه آفریده‌ها با آفریدگار همانند رابطه تصاویر در آینه است؛ از همین رو همه به عنوان شئون الهی مطرح می‌شوند و خداوند همراه با شئون خود است؛ این نوع رابطه و پیوند فراتر از رابطه علی و معلولی است که علت معلولی را ایجاد می‌کند؛ زیرا معلول ساخته شده، می‌تواند پس از ساخته شدن بی‌نیاز از معلول در بقا باشد؛ چنانکه فراتر از رابطه حرفی است؛ زیرا حرف در معنا مستقل نیست و اگر بخواهد معنا یابد باید وابسته به اسم و فعل باشد.

اینکه انسان بداند در برابر عمل و کردارش مسئولیت دارد و روزی باید پاسخگو باشد موجب احساس مسئولیت او می‌شود و رفتارش را از فجور به سمت تقوا سوق می‌دهد.

بر اساس آموزه‌های قرآنی، انسان و جن به عنوان دو آفریده، دارای اراده و اختیار و حق انتخاب و آزادی (انسان، آیه ۳) و برای این آفریده شده‌اند که عبادت کنند (ذاریات، آیه ۵۶) و در میان انسان‌ها، از راه عبادت به کمالاتی چون تقوا (بقره، آیه ۲۱) برسند و از تقوا به علم یقین (بقره، آیه ۲۸۲) و از یقین شهودی و رویت (حجر، آیه ۹۹) به مقام خلیفه الهی رسیده و مظهر خداوند شده (آل عمران، آیه ۷۹) و در مقام مظهر ربوبیت و پروردگاری خلافت کنند. (همان و بقره، آیه ۳۰)

البته اگر انسان و جن این مسیر رشدی و کمالی را نپیمایند باید در دنیا بویژه آخرت پاسخگو باشند و خداوند با آنکه انسان را دارای اراده و اختیار و آزاد آفریده است، ولی او را رها نکرده بلکه باید مسئول اعمال خود باشد.

از آن رو می‌فرماید در قیامت انسان‌ها را نگه داشته و از آنان بازخواست خواهد شد: وقفو هم انهم مسئولون، و نگهشان دارید که آنها مسئولند. (صافات، آیه ۲۴)

به هر حال، اصل معاد از مهم‌ترین اصول ریشه‌ای که فلسفه زندگی انسان را مشخص می‌کند و معنا و مفهومی دیگر می‌بخشد به طوری که از بی‌معنایی و بیهودگی و عبث بیرون آورده و به آن معنایی می‌بخشد که مسئولیت‌پذیری از مهم‌ترین آنها است؛ بنابراین می‌بایست سبک زندگی را در چارچوب آن معنا و مفهومی قرار دهد که او را به هدف و فلسفه آفرینش و زندگی می‌رساند.

مسئولیت‌سازی باور به معاد

بر اساس آموزه‌های قرآنی باور به معاد مسئولیت‌ساز است و انسان را مسئول‌بار می‌آورد. البته در قرآن بر اعتقاد به معاد تاکید شده است؛ زیرا اعتقاد و ایمان است که می‌تواند مسئولیت‌ساز باشد. ایمان، باوری است که با قلب گره خورده است؛ یعنی فراتر از گره عقلی و ذهنی که در تصدیق جزمی رخ می‌دهد، آن باور و تصدیق جزمی در قلب جا می‌گیرد و گره می‌خورد و عواطف و احساسات شخص را درگیر می‌کند. پس فراتر

اینکه در آیات قرآن بر مسئله معاد بسیار تاکید می‌شود و بسیاری از آیات به شکل مستقیم و غیرمستقیم به اصل معاد در کنار توحید پرداخته، از آن روست که مسئله معاد نه تنها در اصل بسیار مهم است بلکه در ایجاد نوع نگاه انسان به هستی و فلسفه و سبک زندگی نیز بسیار تاثیرگذار است. این هراس انسان نسبت به قیامت و پاسخگویی انسان، او را مسئولیت‌پذیر می‌کند و انسان هر کاری می‌کند احساس می‌کند که باید پاسخگوی اعمال و کردارش باشد.

از تصدیق عقلی و جزم اندیشه‌ای در مقام اراده و عمل نیز دارای عزم می‌شود؛ چرا که عواطف و احساسات و قلبش نیز با آن تصدیق عقلی و ذهنی گره خورده است و همه وجودش از عقل و قلب با آن همراه است.

از نظر قرآن بسیاری از مردم ممکن است از نظر عقل نظری به تصدیق و یقین عقلی و ذهنی به امری برسند و آن را در مقام اندیشه بپذیرند و جزم اندیشه‌ای داشته باشند؛ ولی از نظر عقل عملی آن را نپذیرند و به انکار عملی آن بپردازند وعزمی برای عمل به آن نداشته باشند. (نمل، آیه ۱۴)

خداوند در آیه ۱۱۵ سوره طه مثالی از کسی که در مقام عقل نظری و ذهنی به یقین رسیده بود ولی در مقام عمل خلاف آن رفتار کرد بیان می‌کند. در این آیه آمده که حضرت آدم(ع) با آنکه علم قطعی و یقینی نسبت به ممنوعیت خوردن از درخت ممنوع داشت، ولی در مقام عمل، عزمی نداشت؛ زیرا آنچه گره ذهن او بود با قلبش گره نخورده بود. از این رو می‌فرماید: لم نجد له عزما، ما در آدم عزمی نیافتیم.

پس هرکسی که از نظر عقل نظری به چیزی، جزم اندیشه‌ای و یقین عقلی داشته باشد، به معنای آن نیست که از نظر عقل عملی بدان عزم یابد؛ زیرا مرکز تصدیق جزمی، عقل و ذهن است و مرکز تصدیق عزمی، قلب است.

لذا این‌گونه نیست که تلازمی میان جزم و عزم باشد هرچند که جزم، مقدمه و بستری برای عزم است ولی این گونه نیست که هرگاه جزم باشد عزم نیز خواهد بود؛ ولی باید پذیرفت که عزم همواره با جزمی همراه است؛ زیرا جزم مقدمه عزم است. از همین رو گفته شده معرفت و دانش مقدمه عمل بویژه عمل استقامتی است به طوری که هیچ مانعی نمی‌تواند شخص را از رسیدن به مقصد جزمی‌اش باز دارد و عزم و همت بلند او را به هدف سوق می‌دهد و رهبری می‌کند.

البته باید توجه داشت که برخی برای فرار از مسئولیت‌های عملی، راه شبهه‌افکنی علمی را در پیش می‌گیرند.

در حقیقت ریشه شبهه‌های علمی آنان، شهوت‌های علمی آنان است. اینان برای اینکه مسئولیت خویش را نپذیرند و بدان تن ندهند، به ایجاد شبهه می‌پردازند و با شبهه‌سازی می‌کوشند تا تردید در مقام عزم و عمل را توجیه کنند و از بار مسئولیت فرار کنند.

خداوند در آیات ۳ و ۵ سوره قیامت می‌فرماید: ایحسب الانسان الن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یرید الانسان لیفجر امامه؛ آیا انسان می‌پندارد که هرگز ریزه استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟! آری بلکه قادریم که خطوط سر انگشتانش را یکایک درست و بازسازی کنیم. ولی نه، انسان می‌خواهد که جلویش را باز کند و فجور نماید.

خاستگاه بی‌بند و باری و مسئولیت ناپذیری انسان در برابر اعمال و کردارش همان شبهه در قیامت و معاد است؛ زیرا لازم نیست که اثبات کند که قیامتی نیست، بلکه شک و شبهه در چنین اصلی کفایت می‌کند که خودش را آزاد و رها از هر قید و بند و مسئولیتی بداند.

اینکه انسان مطرح می‌کند که قیامتی نیست و نسبت به این امر شک می‌کند و شبهه‌ای مطرح می‌نماید، برای این است که بخواهد جلویش باز باشد و هرگونه که دوست می‌دارد آزادانه عمل کند و مسئولیتی نداشته باشد. تعبیر خداوند در تعلیل شبهه‌افکنی انسان «لیفجر امامه» است. فجر به معنای دریدن است؛ از همین رو به هنگام طلوع خورشید فجر می‌گویند؛ زیرا انوار خورشید موجب می‌شود تا تاریکی دریده شود. پس انسان وقتی شبهه‌ای درباره حقانیت قیامت و معاد مطرح می‌کند می‌خواهد این‌گونه با شبهه‌افکنی راه را در جلویش باز کند؛ زیرا وقتی قیامت و معادی نیست پس حسابرسی نیز نیست و انسانی که به معاد و قیامت و حسابرسی آن ایمان و باور نداشته باشد، جلویش باز است و هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد.

به سخن دیگر، خاستگاه بی‌بند و باری و مسئولیت ناپذیری انسان در برابر اعمال و کردارش همان شبهه در قیامت و معاد است؛ زیرا لازم نیست که اثبات کند که قیامتی نیست، بلکه شک و شبهه در چنین اصلی کفایت می‌کند که خودش را آزاد و رها از هر قید و بند و مسئولیتی بداند.

اما اگر انسان شبهه را کنار بگذارد و به ایمان واقعی برسد و آنچه را به جزم در اندیشه و عقل نظر یافته در قلب پیوند و گره بزند، دیگر خود را مسئول اعمال و کردارش دانسته و حاضر نیست که هر کاری را انجام دهد مگر آنکه تضمینی داشته باشد که به ضرر و زیانش نخواهد بود و می‌تواند از پاسخگویی بر آید. این‌گونه است که اهل ایمان به قیامت و معاد و حسابرسی، اهل احتیاط و تقوا هستند و از هرگونه احتمالی که موجب شود که ناتوان از پاسخگویی باشند اجتناب می‌کنند و به سمت شبهات علمی و عملی نمی‌روند که ایشان را در معرض خطر قرار دهد.

خداوند در آیه ۱۱۵ سوره غافر می‌فرماید هدف از فرستادن وحی بر پیامبر(ص) آن است تا مردم را نسبت به قیامت آگاه کرده و هشدار دهد. در حقیقت اگر برای وحی و بعثت پیامبر(ص) فلسفه‌ها و اهدافی چون تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه مردمان (بقره،آیه ۱۲۹؛ آل‌عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲) و بشارت نسبت به زندگی بهشتی و آسایش و آرامش و سعادت ابدی اخروی مطرح است (توبه، آیه ۲۱)، ولی شکی نیست که مهمترین امر همان انذار نسبت روز قیامت و معاد است؛ یعنی خداوند می‌خواهد مردم را نسبت به امری انذار دهد که همگان در آن روز به ملاقات خداوند و همدیگر می‌روند و جمع می‌شوند تا پاسخگوی اعمالشان نسبت به یکدیگر و خداوند باشند.

اینکه در آیات قرآن بر مسئله معاد بسیار تاکید می‌شود و بسیاری از آیات به شکل مستقیم و غیرمستقیم به اصل معاد در کنار توحید پرداخته، از آن روست که مسئله معاد نه تنها در اصل بسیار مهم است بلکه در ایجاد نوع نگاه انسان به هستی و فلسفه و سبک زندگی نیز بسیار تاثیرگذار است. این هراس انسان نسبت به قیامت و پاسخ‌گویی انسان، او را مسئولیت‌پذیر می‌کند و انسان هر کاری می‌کند احساس می‌کند که باید پاسخگوی اعمال و کردارش باشد.

در حقیقت این‌که انسان بداند در برابر عمل و کردارش مسئولیت دارد و روزی باید پاسخگو باشد موجب احساس مسئولیت او می‌شود و رفتارش را از فجور به سمت تقوا سوق می‌دهد.

از نظر قرآن اموری چون شبهه‌افکنی و شک در قیامت (قیامت، آیات ۳ و ۵) و نیز فراموشی قیامت ریشه همه معصیت‌های بشر و فجور و بی‌تقوایی اوست. خداوند در آیه ۲۶ سوره ص می‌فرماید مردمان چون روز حسابرسی در معاد و قیامت را فراموش کردند هر کاری می‌کنند و معصیت و فجور و بی‌تقوایی پیشه خود می‌سازند.

پس اگر مردم کارهای زشت و بدی چون اختلاس، کم‌فروشی، گران‌فروشی، دزدی، قتل، غارت، دروغ، فریب و مانند آنها را مرتکب می‌شوند، به سبب آن است که گرفتار شبهه‌افکنی یا فراموشی قیامت و حسابرسی آن هستند.

خداوند در قرآن بیان می‌کند که اگر انسان‌ها اعتقاد به معاد داشته باشند، اهل مسئولیت شده و به تقوا به جای فجور و معصیت رو می‌آورند. از نظر قرآن، نقش معاد و حسابرسی در تغییر رفتار انسانی بسیار حیاتی و اساسی است؛ زیرا ممکن است که آفریدگاری خداوندرا بپذیرند، ولی چون پروردگاری یا معاد را نمی‌پذیرند خود را آزاد و رها می‌دانند و به هر کاری می‌پردازند که دلبخواه خودشان است؛ چنانکه مشرکان و نیز اومانیست‌های امروزی غرب این‌گونه هستند.

به هر حال، از نظر آموزه‌های قرآنی آن چیزی که انسان و جامعه را اهل مسئولیت می‌سازد، مسئله باور و ایمان به معاد است؛ زیرا غیر معتقد، بر این باور است که زندگی همین زندگی دنیوی است، پس حساب و کتابی در کار نیست تا انسان، مسئول و پاسخگو باشد.

خداوند در آیه ۵۳ اعراف می‌فرماید فراموشی قیامت، سبب خسران انسان است و در آیات ۵۰ و ۵۱ همین سوره و ۱۳ و ۱۴ سوره سجده و ۳۴ سوره حاشیه غفلت از قیامت و فراموشی آن را موجب گرفتاری به عذاب جهنم معرفی می‌کند. پس اینکه مردم بیراهه و کژراهه می‌روند و در قیامت گرفتار زیان ابدی می‌شوند همین فراموشی و غفلت از قیامت یا عدم پذیرش آن از راه شبهه‌افکنی و شک و تردید است.

از آموزه‌های قرآنی بر می‌آید که فلسفه معاد و تاکید بر آن، مسئولیت‌پذیری انسان است تا انسان در دنیا فلسفه و سبک زندگی خود را بگونه‌ای قرار دهد که بتواند پاسخگوی افکار و اعمال خودش باشد.

به سخن دیگر، در آیات قرآن، فلسفه و اهدافی برای قیامت بیان شده که شامل حسابرسی اعمال بندگان بر مبنای قسط و عدل (انبیاء، آیه ۴۷؛ معارج، آیه ۲۶)، برخورداری مردم از رحمت خداوند (انعام، آیه ۱۲)، پاداش دادن به مومنان دارای عمل صالح (سبا، آیات ۳ و ۵)، کیفر نمودن تلاشگران علیه آیات خدا (سبا، آیه ۵)، جدا شدن و شفاف گردیدن صفوف حق‌مداران از باطل‌گرایان (سبا، آیه ۲۶)، جزا، کیفر و پاداش بندگان (معارج، آیه ۲۶)، برپایی عدالت و برخورداری هر فرد از نتایج اعمال خویش (احقاف، آیه ۱۹) و مانند آن‌ها است.

وقتی انسان چنین نگاهی به هستی و زندگی داشته باشد به طور طبیعی مسئولیت‌پذیر خواهد بود و هرگونه عمل نکرده و اهل فجور و بی‌بند و باری نخواهد بود.